

راهکارهای فردوسی در مواجهه با آسیب‌های زمانه

هرتضی علویان *

چکیده

نگاه به هویت ایرانی و اسلامی، دغدغه‌های بسیاری از اندیشمندان ملت بزرگ این سرزمین می‌باشد. در این میان، حکیم بزرگ سخن‌دان، ابوالقاسم فردوسی، اندیشمندی است که پرچمدار تفکر ایرانی و اسلامی است؛ به عبارت دیگر، حلقه پیوند اندیشه ایران باستان و ایران اسلامی به شمار می‌آید. وی در تلاش است که با شناخت مشکلات موجود در ایران عصر خویش و با استفاده از تاریخ ایران گذشته و اعتقادهای اسلامی، راه‌حلهایی را ارائه دهد. عناوینی مانند خردگرایی، رهبری، امنیت، عدالت و غیره از مواردی است که در این نوشته از نگاه فردوسی به آن پرداخته می‌شود. در این مقاله، علاوه بر بیان دغدغه فردوسی از مسائل مهم جامعه با استفاده از الگوی دو به دو به راه‌های خروج از آنها اشاره می‌شود.

واژه‌های کلیدی: فردوسی، خرد، رهبری، امنیت، دادخواهی.

مقدمه؛ اهمیت و جایگاه فردوسی و شاهنامه

میراث گذشته هر ملتی، پشتوانه تاریخی آنهاست که در فرهنگ و تمدنشان (کتیبه‌ها، نقش‌ها و تفکر جمعی) نهفته است. گذشته، چراغ راه آینده است؛ چرا که نگاه واقع‌بینانه و علمی به گذشته، در کوتاه‌ترین زمان نیز اثرش را بر فرهنگ هر قوم و ملت می‌گذارد.

با ورود دین مبین اسلام به سرزمین کهن ایران در حیات سیاسی و اجتماعی ایرانیان تحول اساسی پدید آمد و زمینه‌های تلفیق اندیشه‌های اسلامی با ایرانی فراهم شد.

حکیم ابوالقاسم فردوسی، اندیشمندی است که پرچمداری تفکر ایرانی اسلامی را بر عهده دارد؛ به بیان دیگر، حلقه پیوند اندیشه ایران باستان و ایران اسلامی توسط فردوسی ایجاد شد. طرز تفکر، احساس، رشد اجتماعی، سطح فرهنگی، دلبستگی، طبقه اجتماعی، تمکن و تحول مالی، دغدغه از میان رفتن فرهنگ ایرانی و مانند اینها، از مهم‌ترین عواملی است که انگیزه فردوسی را در تلاش برای نجات گذشته و اندیشه ایرانی تشکیل می‌دهد.

سخن از *شاهنامه* است و اینکه چرا فردوسی تمامی عمر خویش را -که گرانباترین سرمایه وی بوده است- روی *شاهنامه* گذاشته است؟ اثری که تمام اندیشه فردوسی از آن نمایان است و بازتابی از ایران کهن و تاریخ آن است؛ بنابراین، برای فهم باورها، آداب و رسوم و جلوه‌های زندگی ایرانیان از نگاه فردوسی باید به *شاهنامه* گذر کرد. اثری که در یک هزاره، بزرگ‌ترین اثر ملی یک ملت را تشکیل داده است و او را منادی عزت و شرف ایران و ایرانی و *شاهنامه* را معتبرترین سند هویت تاریخی و ملی ایران کرده است. *شاهنامه*، مجموعه منسجمی از اساطیر باستانی، روایت‌های تاریخی سنتی و داستان‌های پهلوانی است که سرگذشت ایران را در چهارچوب و آرمان ملی منعکس می‌کند. این کتاب ارزشمند، داستان رویارویی خصلت‌های نیک و بد، پهلوانان و جباران، عناصر اهورایی و اهریمنی و جلوه‌گاه امیدها و ناامیدی‌ها است.

خردگرایی، عدل و داد، مبارزه بی‌پایان خیر و شر، حاکمیت متعادل قانون و در نهایت، ضرورت آگاهی ایرانیان از نشیب و فراز سرگذشت‌شان و هوشیاری نسبت به سرنوشت خود، پیام اصلی *شاهنامه* است، آن چنان که خود می‌گوید:

تو این را دروغ و فسانه مدان برنگ فسون و بهانه مدان^۱

از و هر چه اندر خورد با خرد دگر بر ره رمز و معنی بود

(فردوسی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۷، ب ۱۲۴-۱۲۵)

۱. ابیات بیان شده در متن مقاله از روی شاهنامه فردوسی، بر اساس نسخه چاپ مسکو و به کوشش توفیق هاشم زاده سبحانی است.



شاهنامه به خاطر ویژگی‌های منحصر به فرد خود (مثل اشتها و مقبولیت در سراسر ایران زمین، تأثیر شگرف بر زبان فارسی، داشتن سهم مهم در رفع خطر دگرگونی در انحطاط زبان فارسی، ارزش منحصر به فرد ادبی و هنری و غیره) همیشه در تاریخ ماندنی خواهد ماند و به همین دلیل است که با فهم دغدغه فردوسی، راز تلاش وی در تدوین **شاهنامه** و مشکل زمانه‌اش را خواهیم فهمید.

زمینه‌های عملی شکل‌گیری اندیشه فردوسی زندگی فردوسی

منابع مختلف روی ابوالقاسم، به عنوان لقب و کنیه و فردوسی به عنوان تخلص وی اتفاق نظر دارند؛ اما در مورد نام، نام پدر و نام اجدادش اختلاف نظر دارند. زادگاه وی، روستایی به نام «باز» در ناحیه طابران از منطقه طوس است (صفا، ۱۳۶۹، ص ۴۵۸).

فردوسی، با توجه به قرائن و شواهد موجود، در سال ۳۲۵-۳۲۶ ق. متولد شده (همان) و در حدود ۸۷ سال عمر کرده است (دبیرسیاقی، بی‌تا).

فردوسی در سن ۲۵ سالگی ازدواج کرد. همسرش از خانواده اصیل و تربیت یافته، همچون خود وی بود. اطلاعات دقیقی از زندگی فردوسی در دست نیست، مگر در جاهایی که خود اشاره به برخی حوادث زندگی می‌نماید. در مورد از دست دادن همسر و تنها پسرش چنین می‌سراید:

نگارا، بهارا، کجا رفته‌ای که آرایش باغ بنهفته‌ای (در غم از دست دادن همسر)

(فردوسی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۲۰۳۲، ب ۱۱)

جوان را چو شد سال بر سی و هفت به بر آرزو یافت گیتی برفت (در غم از دست دادن پسر)

(همان، ص ۲۲۲۵، ب ۲۱۷۴)

شاید یکی از حوادثی که باعث نگارش **شاهنامه** توسط فردوسی شد، آشنایی وی با تلاش‌های دقیقی برای به نظم در آوردن شاهنامه ابو منصور محمد بن عبدالرزاق طوسی بوده است که با به قتل رسیدن وی به پایان نرسید.

سخن را چو بگذاشتم سال بیست بدان تا سزاوار این رنج کیست

(همان، ج ۱، ص ۱۱۹۶، ب ۲۵)

کنون رزم کاموس پیش آوریم ز دفتر بگفتار خویش آوریم
(همان، ص ۶۴۸، ب ۱۶)

عصر فردوسی

نهضت‌های استقلال‌خواهی و ایران‌دوستی در قرون سوم و چهارم هجری قمری در ایران هم‌زمان با زندگی فردوسی افزایش می‌یابد و مردم ایران با پذیرش اسلام آرام آرام خود را از زیر فشار خلافت رها می‌کردند، از این رو، شاهد به قدرت رسیدن سلسله‌های گوناگون در مناطق مختلف ایران هستیم؛ سلسله‌هایی که هر یک دغدغه‌های خاصی داشتند. سامانیان برای ساختن ایرانی که مهد دانش و فرهنگ ایرانی باشد، در منطقه خراسان تلاش‌هایی نمودند. آل بویه، در شمال ایران ظهور کردند و اقدام‌های زیادی در جنوب و جنوب غربی ایران در ترویج مذهب تشیع بر اساس هویت ایرانی انجام دادند (مسکوب، بی‌تا). آل زیار در طبرستان اقدام‌هایی علیه خلافت کردند. همه این قدرت‌ها، فضا را کاملاً برای گسترش فرهنگ اصیل و نوین ایرانی آماده کرده بود.

یکی از ویژگی‌های آشکار دوران فردوسی، به قدرت رسیدن سلطان محمود در غزنه است. وی حنفی مذهب، پرخاشجو و دارای اطلاعات بسیار سطحی از اسلام بوده است. سلطان محمود تحت امر خلافت قرار نداشته؛ اما پیوند خوبی با آن برقرار کرده بود و به خاطر مخالفت با شیعه، نقطه مشترک مشابهی بین آنها به وجود آمده بود.

سراسر زمانه پر از جنگ بود بجویندگان بر جهان تنگ بود
(فردوسی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۹، ب ۱۵۵)

بپرسیدم از هر کسی بی شمار بترسیدم از گردنی روزگار
مگر خود درنگم نباشد بسی بیاید سپردن بدیگر کسی
(همان، ص ۸، ب ۱۴۹-۱۵۰)

شاید این گونه بتوان فردوسی را از منظر سیاسی بیان نمود که وی متعلق به جریان فکری است که در صدد احیای تمدن و فرهنگ ایران زمین در چهارچوب اندیشه‌های شیعی است. وی با محوریت ادب فارسی، دست به نگارش *شاهنامه* زد و زمینه‌های سیاسی-اجتماعی و فکری این دوران را به اختصار بیان نمود. در این میان، می‌توان به دو نکته اشاره داشت: اول



اینکه، سلطان محمود به خاطر ایرانی نبودنش، با فرهنگ ایرانی قرابت ندارد، از این رو، نگاه تهاجمی به فرهنگ ایرانی دارد تا جایی که زمینه سقوط سلطنت سامانیان را فراهم می‌کند. فردوسی با ترسیم فرمانروایی نیک، سعی در دور نمودن سلطان محمود از این فرهنگ را دارد، هر چند وی به ظاهر در تلاش برای گرفتن الگوی شاهنشاهی از ایران را دارد. دوم اینکه، فردوسی شیعی بوده و توجه ویژه وی به خرد و اندیشه، زمینه بی‌مهری و فاصله وی را با سلطان محمود فراهم می‌کند. این نکته، با روایت‌هایی که فردوسی را به لحاظ تمایل شدید او به عقیده تشیع، منفور سلطان محمود می‌داند، تطبیق می‌کند (نلوکه، ۱۳۵۱، ص ۱۱۲).

خرد دارد این پیر بسیار نام	رساند خرد پادشاه را بکام
یکی مهر خوانند و دیگری وفا	خرد دور شد درد ماند و جفا
زبان آوری راستی خواندش	بلند اختری زیرکی داندش
گهی بردبار و گهی رازدار	که باشد سخن نزد او پایدار

(فردوسی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۷۵۰، ب ۱۷۵۷-۱۷۶۰)

زمینه‌های نظری اندیشه فردوسی اعتقاد فردوسی

دانای طوس در ابراز عقیده خویش چنان بی‌پروا بوده است که با صراحت اعتقاد خویش را بیان می‌کند. آن چنان که بر می‌آید، وی مردی شیعه مذهب و در اصول و عقاید نزدیک به طریقه معتزله بوده است (صفا، ۱۳۶۹، ص ۴۸۷).

به رنج اندر آری تنت را رواست	که خود رنج بودن به دانش سزاست
تو را دانش و دین رهاند درست	در رستگاری بیایدت جست
چو خواهی که یابی زهر بد رها	سراندر نیاری به دام بلا
بوی در دو گیتی ز بد رستگار	نکو کار گردی بر کردگار

(فردوسی، دفتر ۱، ص ۹، ب ۹۳، از نسخه دکتر جلال خالقی مطلق)

به گفتار پیغمبرت راه جوی
 چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی
 که من شهر علم، علی‌ام در است
 گواهی دهم این سخن راز اوست
 حکیم این جهان را چو دریا نهاد
 چو هفتاد کشتی بر او ساخته
 یکی پهن کشتی بسان عروس
 پیمبر بدو اندرون با علی
 اگر چشم داری به دیگر سرای
 گرت زین بد آید گناه من است
 بر این زادم و هم بر این بگذرم
 نگر تا نداری به بازی جهان
 همه نیکی است باید آغاز کرد
 از این در سخن چند دانم همی

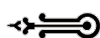
دل از تیرگی‌ها بدین آب شوی
 خداوند امر و خداوند نهی
 درست این سخن گفت پیغمبر است
 تو گویی دو گوشم بر آواز اوست
 بر انگیزخته موج از و تندباد
 همه بادبان‌ها برافروخته
 بیاراسته همچو چشم خروس
 همان اهل بیت نبی و وصی
 به نزد نبی و وصی گیر جای
 چنین است و این رسم و راه من است
 چنان دان که خاک پی حیدرم
 نه بر گردی از نیک پی هم‌رهان
 چو با نیک نامان بوی هم‌نورد
 همانا کرانش ندانم همی
 (همان، ج ۱، ص ۶، ب ۹۰-۱۱۸)

مهرپرور

از آنجا که عصر فردوسی بر حاکمیت اهل سنت در جهان اسلام رقم خورده بود، این ابیات فردوسی بر بسیاری گران آمد؛ از این رو، به گمان بسیاری از محققان و متخصصان *شاهنامه*، شاید ابیات بالا نخستین ابیاتی باشد که در آنها دست برده شد (زریاب خویی، بی تا). در تصحیح و مقابله دکتر جلال خالقی مطلق استدلال شده، ابیاتی که در مدح سه خلیفه اول آمده، بعدها اضافه گردیده است. بسیاری از شرح‌ها و تفسیرها، همچون *مقدمه فلورانس*، نظامی در کتاب *چهار مقاله*، عبدالجلیل قزوینی در کتاب *النتقض* و مانند اینها، از تشیع فردوسی سخن گفته‌اند.

البته فردوسی علاوه بر ابیات بالا، در جاهای دیگر نیز بر اعتقاد خویش تأکید کرده است، از جمله در آغاز پادشاهی اسکندر می‌گوید:

سرانجمن بد ز یاران علی
 که خواندش پیمبر علی ولی
 (فردوسی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۵۷۳، ب ۶۶۷)



نظام فکری عصر فردوسی

فردوسی تلاش نموده از جزئی‌ترین تا کلی‌ترین مسائل درونی و بیرونی جامعه ایرانی را به نمایش بگذارد. با وجود تباین و تفاوت شرایط تاریخی، اجتماعی و فرهنگی که در برابر تهاجم‌ها و مصیبت‌های طبیعی، رقابت‌ها و جنگ‌هاست، در همه جا بر ریشه‌های مثبت رفتاری و بارزترین خلق‌های مردم ایران نیز اشاره دارد.

به آواز گفت آن زمان شهریار که ای نامداران به روزگار
هر آن کس که دارد رای و خرد بدانند کاین نیک و بد، بگذرد
(همان، ج ۱، ص ۱۰۹۱، ب ۲۷۶۷-۲۷۶۸)

در این راستا، سعی فردوسی بر این است که نقاب را از هویت تمدن ایران باستان برداشته و نشان دهد که نزدیک‌ترین تمدن به تمدن اسلام نبوی (ص) و علوی (ع)، تمدن ایران باستان است. چهره‌ای که وی با رویکرد معرفت‌شناسانه و عمیق از انسان آرمانی و مطلوب ایران باستان ارائه می‌دهد، ویژگی‌هایی دارد، مانند: تعقل و خرد، عشق و ایمان به خدا، تلازم دین‌ورزی با سیاست، نیازمندی انسان به معلم و مربی، حماسه توأم با جوانمردی، قدرت و توانایی برتر، هنرمندی، هنرمداری و مانند اینها. حال آنکه، در زمانه فردوسی، شرایط به گونه‌ای دیگر رقم خورده و نابخردان و ناآگاهان بر جامعه مسلط گردیده و جمود و تحجر جای خود را بر نوآوری و پویایی داده است؛ بنابراین، در تلاش است که با شمردن مشکلات، راهکارهای مناسب را ارائه دهد.

دغدغه‌های فردوسی در شاهنامه

عصر و زمانه فردوسی دچار سستی شده بود و همه تلاش‌ها برای رهایی و گذار از این دوره صورت می‌گرفت. فردوسی از یک سو با شرایط متفاوت سیاسی و اجتماعی رو به رو بوده و از سوی دیگر، عدم هم‌خوانی اعتقادهای وی و فرهنگ مورد نظر او (فرهنگ ایرانی) با شرایط حاکم، فضایی متفاوت را رقم می‌زد.

از آنجایی که اگر توجهی سیستمی به تمدن صورت گیرد، سه ویژگی مهم تولید فکر و اندیشه (فرهنگ)، تولید قدرت (سیاست) و تولید ثروت (اقتصاد)، از محورهای اصلی و ماندگاری یک تمدن است و هر گاه بخشی از این اصل، دچار آسیب شود، خواه و ناخواه تمدن آن ملت نیز دچار چالش خواهد شد.

تولید فکر و اندیشه (فرهنگ)

تولید قدرت (سیاست) تولید ثروت (اقتصاد)

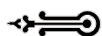
فردوسی در نگاه به جامعه عصر خویش مشاهده می‌کند که جامعه ایرانی در برخی موارد از اصل خویش بازمانده و یا فاصله معناداری گرفته است؛ از این رو، در تلاش است که پس از فهم مشکلات، راه‌حل‌های مورد نظر را ارائه دهد. به عبارت دیگر، دغدغه اصلی فردوسی از نگارش *شاهنامه* فهم وضع موجود و ارائه راهکارهای مناسب برای رسیدن به وضع مطلوب است که همان تکیه بر فرهنگ اصیل ایرانی در چهارچوب اسلام شیعی می‌باشد تا بتوان تمدن جدید ایرانی و اسلامی را پایه‌ریزی کرد.

فردوسی برای فراهم آوردن *شاهنامه* چنین می‌گوید:

سخن هر چه گویم همه گفته‌اند	بر باغ دانش همه رفته‌اند
توانم مگر پایه ساختن	بر شاخ آن سرو سایه فکن
کزین نامور نامه شهریار	بگیتی بمانم یکی یادگار
تو این را دروغ و فسانه‌مدان	برنگ فسون و بهانه‌مدان
یکی نامه بود از گه باستان	فراوان بدو اندرون داستان

(همان، ص ۵-۷، ب ۱۱۹-۱۲۶)

شاهنامه، منظومه‌ای است که در آن واژگان به طور منظم، دو به دو در برابر یکدیگر قرار گرفته و در نبردی دائمی در مقابل هم قرار دارند. از یک طرف، خیر، روشنی و راستی قرار گرفته و از سوی دیگر، شر، تاریکی و دروغ قد برافراشته است و اگر آنها را در کنار تلاش فردوسی برای فهم زمانه خویش و ارائه راهکارهای لازم برای درمان آن قرار دهیم، مشاهده می‌شود که جامعه عصر فردوسی با مجموعه‌ای از بحران‌ها و ناملایم‌ها رو به رو بوده است که ضعف‌ها، مشکلات و در نهایت، زمینه ناکارآمدی فرهنگ ایرانی را فراهم کرده است. ارائه راه‌حل‌ها برای برون رفت از این مشکلات با تمسک به فرهنگ ایرانی و اعتقادهای اسلامی شیعی، محور تلاش فردوسی است.



دو گوهر چو آب و چو آتش بهم
برآمیخته باشد از بن ستم
همانا که باشد به روز شمار
فریدون و ضحاک را کارزار
(همان، ص ۱۳۵-۱۳۶، ب ۶۹۹-۷۰۰)

خردگرایی

شاید بتوان گفت که نخستین دغدغه فردوسی، جایگاه دانش و معرفت در جامعه و تصمیم‌سازی کشور است که آن را میزانی برای رشد و توسعه و در مقابل عقب‌افتادگی می‌داند. از این رو، علاوه بر نکوهش از جهل و نادانی، توانمندی، دانش و آگاهی را ثروت بزرگ دانسته است؛ به بیان دیگر، هیچ اندیشمندی همچون فردوسی به «خرد» ارزش و بها نداده است. خرد، شالوده اصلی تفکر و اندیشه فردوسی است که از او اندیشمند خلاق و مبتکر ساخته است. نکته جالب توجه این است که علاوه بر اینکه *شاهنامه* پر از کارهای خارق‌العاده است، باز علاقه فردوسی به کارهای عقلانی کاملاً مشهود است (نلوکه، ۱۳۵۱، ص ۱۱۵).

در مزمت نا بخردی و نادانی چنین می‌سراید:

ز نادانی و دانش و راستی
ز کمی و کثی و از کاستی
(فردوسی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۲۲۳۶، ب ۲۴۰۱)

در جای دیگر:

همان با خردمند گیرد ستیز
کند دل ز نادانی خویش تیز
(همان، ص ۱۸۹۱، ب ۱۳۸۹)

در داستان ضحاک با کاوه آهنگر:

بگردان ز جانش بد جاودان
بپرداز گیتی ز نا بخردان
(همان، ص ۴۳، ب ۲۵۳)

در پاسخ نامه خسرو از کاووس شاه:

که گیتی بشویی ز رنج بدان
ز گفتار و کردار نا بخردان
(همان، ج ۱، ص ۱۰۵۱، ب ۱۸۲۵)

در کشته شدن پسر اسفندیار:

برین تخمه این ننگ تا جاودان
بماند ز کردار نا بخردان
(همان، ص ۱۳۱۳، ب ۱۰۹۱)

و بسیاری از ابیات دیگر که نشانگر جایگاه نامناسب نادانی و نابخردی در اندیشه فردوسی است. وی راه حل مشکلات را خردگرایی و دانایی می داند که در *شاهنامه* می توان مشاهده نمود.

در آغازین بیت *شاهنامه*:

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه بر نگذرد

(همان، ص ۱، ب ۱)

توانا بود هر که دانا بود ز دانش دل پیر برنا بود

(همان، ص ۲، ب ۱۴)

اندر وصف خرد:

خرد بهتر از هر چه ایزد بدار ستایش خرد را به از راه داد

خرد رهنمای و خرد دلگشای خرد دست گیرد بهر دو سرای

(همان، ب ۱۸-۱۹)

در جایگاه خرد، دانش و آگاهی:

خرد چشم جانست چون بنگری تو بی چشم شادان جهان

نخست آفرینش خرد را شناس نگهبان جانست و آن سه پاس

(همان، ب ۲۶-۲۷)

بدو گفت رستم که دل شاد دار به دانش روان و تن آباد دار

(همان، ص ۷۰۳، ب ۱۱۲۴)

پیرسد ازو شهریار جهان از آگاهی نیک و بد در نهان

(همان، ص ۱۹۴۳۶، ب ۲۵۲۶)

رهبری

نقش رهبران جامعه به عنوان نخبگان و برگزیدگان یک ملت در هدایت جامعه، بسیار اهمیت دارد. در متون دینی نیز توجه ویژه‌ای به جایگاه رهبران شده تا جایی که خوشبختی و بدبختی جوامع به آنان بر می گردد. فردوسی نیز توجه ویژه‌ای به رهبران جامعه (رهبران مذهبی و سیاسی) نموده است که ضعف آن در عصر وی مشهود بوده و راه حل را در رهبران



شایسته می‌داند. در جریان بحران مذهبی و عصر حاکمیت اهل سنت، اعتقاد خویش را در مورد رهبری مذهبی و شایسته این گونه بیان می‌دارد:

علی را چنین گفت و دیگر چنین
 کز ایشان قوی بهر گونه دین
 منم بنده خاک اهل بیت نبی
 ستاینده خاک پای وصی
 (همان، ج ۱، ص ۶، ب ۹۸ و ۱۰۰)

ابا دیگران مر مرا کار نیست
 جز این مر مرا راه گفتار نیست
 (همان، ص ۵۰۶، ب ۲۵۸۶)

اگر چشم داری به دیگر سرای
 بنزد نبی و وصی گیر جای
 برین زادم و هم برین بگذرم
 چنان دان که خاک پی حیدرم
 (همان، ب ۱۱۰ و ۱۱۲)

تلاش فردوسی در ارائه الگوی بالا، نتیجه تسلط رهبری ناشایست است که در ابیات مختلف اشاره به آن دارد.

منم گفت با فره ایزدی
 همم شهریاری همم موبدی
 (همان، ص ۲۳، ب ۶)

که جاوید باد آفریدون گرد
 همه فرهی ایزد او را سپرد
 (همان، ص ۸۳، ب ۵۲۷)

فریدون چو شد بر جهان گامگار
 ندانست جز خویشان شهریار
 برسم کیان تاج و تخت مهی
 بیار است با کاخ شاهنشهی
 (همان، ص ۵۵، ب ۱-۲)

فردوسی به دور از هر گونه اختلاف‌های نژادی و دلبستگی به تمدن ایران، در گزینش رهبران واقعی جامعه، خردمندان و روشن‌بینانه عمل کرده و مسیر صحیح جامعه را بیان می‌کند.

تو را دانش و دین رهاند درست
 در رستگاری بیایدت جست
 اگر دل نخواهی که باشد نژند
 نخواهی که دایم بوی مستمند
 به گفتار پیغمبرت راه جوی
 دل از تیرگی‌ها بدین آب شوی
 (همان، ص ۵، ب ۸۸-۹۰)

به بیان دیگر، دانای طوس در تلاش است که خردمندی را با رهبری جامعه پیوند زند و این پیوند را در نزدیکی دین و سیاست بیان می‌نماید و اگر چنین چیزی محقق شود، مسیر خروج جامعه از کژی‌ها و ناراستی‌ها فراهم آید.

چو بر دین کند شهریار آفرین	برادر شود شهریاری و دین
نه بی‌تخت شاهی ست دینی به پای	نه بی‌دین بود شهریاری به جای
دو دیبا است یک در دگر بافته	برآورده پیش خرد تافته
نه از پادشا بی‌نیاز ست دین	نه بی‌دین بود شاه را آفرین
چنین، پاسبانان یکدیگرند	تو گویی که در زیر یک چادرند
نه آن زین، نه این زان بود بی‌نیاز	دو انباز دیدمشان نیک ساز
چو باشد خداوند رای و خرد	دو گیتی همی مرد دینی برد

(همان، ص ۱۵۶۹، ب ۵۵۸-۵۶۴)

امنیت

در اندیشه فردوسی، تمامی ابعاد و چهارچوب یک نظام سیاسی متصور است و بر آنچه در یک اجتماع سیاسی و انسانی لازم الاجراء است، تأکید می‌شود. وی معتقد است که هیچ طبقه‌ای بر طبقه دیگر ترجیح ندارد و در عین حال، معتقد به یک نظم، سلسله مراتب، عدالت و غیره است که اجرای آن، به ارتقای سلامت و بهبود جامعه و حرکت به سوی وضع آرمانی کمک می‌نماید. از این رو، برقراری امنیت در جامعه را که مسیر اصلی حرکت رسیدن به مدینه فاضله است، از راه عدل جستجو می‌کند.

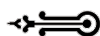
بدان ای گرامی نیکو نهاد	بباید که کوشی به عدل و به داد
به داد و رهش گیتی آباد راد	دل زیر دستان خود شاد دار

(همان، ج ۲، ص ۱۵۸۶، ب ۳۱)

در پندنامه کی قباد به فرزندش کی خسرو بر عدل و پرهیز از ثروت‌اندوزی حاکمان تأکید می‌نماید.

سر ماه کاووس کی را بخواند	زداد و دهش چند با او براند
تو گر دادگر باشی و پاک رای	همی مزد یابی به دیگر سرای
و گر آز گیرد سرت را به دام	بر آری یکی تیغ تیز از نیام

(همان، ج ۱، ص ۲۴۱، ب ۱۹۵، ۱۹۹ و ۲۰۰)



حکیم فردوسی محور بنیادین پیوند میان جامعه و رهبران آن را در عدل می‌داند و در واقع، خروج از بحران امنیتی را در اقامه عدل می‌پندارد و آن را از مسیر رهبری صحیح با اندیشه‌های ناب دینی جستجو می‌کند؛ به عبارت دیگر، در بیان درمان جامعه، پس از جستجوی ظلم و بی‌عدالتی در آن، راه برون رفت را در دادگستری می‌بیند و تأکید بر آن دارد.

بی‌آزار و سودمندی گزین که این است فرهنگ و آیین و دین

(همان، ج ۲، ص ۱۹۳۲، ب ۲۴۱۱)

نتیجه‌گیری

فردوسی، دغدغه‌ای عمیق از میهن، دین و گذشته ایران دارد تا جایی که تمامی تلاش خویش را به کار می‌گیرد تا به دور از هر گونه تعصب و انصاف، مسیری ناب ارائه دهد.

وی معتقد است که توحید و ستایش خداوند یکتا، جایگاه پیامبر اسلام (ص) و خاندان عصمت و اهل بیت (ع)، جایگاه خرد و دانش، تزکیه اخلاق، سخنوری و آداب معاشرت، عدل و داد، قانونمند بودن جهان و انسان، استقلال و تمامیت ارضی کشور، حقوق و آزادی‌های مدنی انسانی و همه مفاهیمی که در اجتماع سیاسی و انسانی لازم الاجراء می‌باشد، باید در تدابیر امور جامعه به کار گرفته شود و به صورت یک جا در همه سطوح به آنها توجه گردد.

از این رو، در جای جای *شاهنامه* از امور بیان شده، سخن رانده می‌شود تا جایی که وقتی به انسان می‌رسد، با درک عمیق از انسان آرمانی و مطلوب ایران اسلامی، به ویژگی‌هایی مانند تعقل و خردمندی، عشق و ایمان به خدا، تلازم دین‌ورزی با سیاست، مظهریت انسان برای یزدان پاک، حماسه توأم با جوانمردی، قدرت و توانایی برتر، هنرمندی و هنرمداری اشاره می‌کند.

فردوسی در تلاش است که علاوه بر بیان وضع موجود و نابسامانی‌ها در عرصه‌های گوناگون، راهکارهای مناسب را در رسیدن به وضع آرمانی ارائه دهد تا ایران اسلامی را به سربلندی رهنمون کند؛ به تعبیر استاد محیط طباطبایی (بی تا، ص ۱۴۵)، فردوسی به معنای تمام کلمه، شاعر «ملی» کشور ماست. آمال، افکار، دین، مذهب، زبان و شیوه بیان ما، از *شاهنامه* او نیرو می‌گیرد.

در یک کلام می‌توان چنین گفت که هم‌خوانی و هم‌گونی سیر تاریخ ایران با اندیشه و اعتقاد فردوسی و آموزه‌های *شاهنامه*، امر قابل تأمل و معناداری است و زمینه بسیار خوبی برای بررسی نقش فردوسی در شکل‌گیری وضع ایران فعلی - کشوری اسلامی، شیعی و مستقل - می‌باشد.

فهرست منابع

۱. پرهام، باقر (۱۳۷۷)، با نگاه فردوسی؛ مبانی نقد خرد سیاسی در ایران، تهران: نشر مرکز تهران.
۲. دبیرسیاقی، سید محمود (بی تا)، زندگینامه فردوسی، بی جا.
۳. رضوی، مسعود (۱۳۶۹)، در پیرامون شاهنامه، چاپ اول، تهران: نشر جهاد دانشگاهی.
۴. زریاب خویی، عباس (بی تا)، جستاری چند در شاهنامه، بی جا.
۵. صفا، ذبیح الله (۱۳۶۹)، تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، چاپ دهم، انتشارات فردوسی.
۶. طباطبایی، محیط (بی تا)، فردوسی و شاهنامه (مجموعه مقالات)، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۷. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۵)، شاهنامه، به اهتمام دکتر توفیق هاشم‌زاده سبحانی، چاپ اول، انتشارات روزنه.
۸. فضل الله، رضا (۱۳۵۱)، نگاهی به شاهنامه، تهران: نشر انجمن آثار ملی.
۹. _____، (۱۳۷۱)، پژوهش در اندیشه‌های فردوسی، تهران: نشر علمی فرهنگی.
۱۰. قریب، مهدی (۱۳۶۹)، بازخوانی شاهنامه؛ تأملی در اندیشه‌های فردوسی، تهران: نشر توس.
۱۱. مسکوب، شاهرخ (بی تا)، سوگ سیاوش، چاپ چهارم، تهران: انتشارات خوارزمی.
۱۲. نلوکه، تئودور (۱۳۵۱)، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران: انتشارات سپهر.
۱۳. یغمایی، اقبال (۱۳۷۵)، زگفتار دهقان، چاپ سوم، تهران: انتشارات توس.

تعمیر و معنی کتاب



